

گرسنگی در جهان امروز

در دنیای امروز دو گروه کشورهای فقیر و مرفه در مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند و اخبار مربوط به ازدیاد فقر و گرسنگی و نتایج مرگبار ناشی از آن هر روز زینت بخش صفحات مطبوعات و کتب تحقیقی مختلف است. آمار و ارقام تکانه‌دهنده می‌باشند. بین ۵۰۰ تا یک میلیارد انسان در دنیای سوم دچار عوارض کم‌غذایی یا گرسنگی هستند^۱. برآورد بانک جهانی رقم ۸۰۰ میلیون نفر را برای سال ۱۹۷۹ نشان می‌دهد. بعبارت دیگر می‌توان گفت که در این سال ۴۰ درصد از مردمان "جنوب" در فقر مطلق بسر می‌برده‌اند که بیشترین آنها در آسیای جنوبی و شبه‌صحرای آفریقا زندگی می‌کنند^۲. فقط در قاره آفریقا بیش از سیصد میلیون نفر گرسنه وجود دارد^۳.

در سال ۱۹۸۱ نزدیک به پنجاه میلیون انسان بر اثر گرسنگی و سوء تغذیه جان خود را از دست داده‌اند که این رقم بیش از مجموع قربانیان جنگ جهانی دوم می‌باشد^۴. طبق برآوردهای آماری حدود ۸۶٪ از مرگ‌ومیر انسانها ناشی از سوء تغذیه و گرسنگی است^۵.

(۱) - شمال - جنوب - برنامه‌ای برای بقا: گزارش " کمیسیون مستقل بررسی مسایل رشد و توسعه جهان " به ریاست ویلی برانت: ترجمه هرمز همايون پور. انتشارات آگاه ۱۳۶۴، صفحه ۹۰.

مقایسه شود. گرسنگی ارمغان استثمار - دکتر حسن فاطمی - شرکت انتشارات ۱۳۶۲، صفحه ۲۹.

(۲) - شمال - جنوب - همان کتاب، صفحه ۸۴ - ۸۳.

مقایسه شود: بحران غذا: س. ح. اسعدی. ۱۳۶۴. صفحه ۲۸.

(۳) - بحران غذا - همان کتاب، صفحه ۲۸.

(۴) - همان مأخذ، صفحه ۱۶.

مقایسه شود: غارت آفریقا یا استعمار دوباره ژان ژيگلر: ترجمه دکتر عباس آگاهی،

آستان قدس ۱۳۶۵، صفحه ۱۸ و ۱۹.

(۵) - بحران غذا - همان کتاب، صفحه ۱۷.

در حالیکه بعنوان نمونه در سال ۱۹۸۲ حدود ۱۲۰ میلیون کودک پابعرضه وجود نهادماند که ۸۰ میلیون آنها در کشورهای به اصطلاح جهان سوم متولد شده‌اند. در همین سال حدود ۱۵ میلیون کودک زیر پنج سال از سوء تغذیه حیات خود را از دست داده‌اند^۱. البته آمارهای دیگر این رقم را بین ۲۰ تا ۲۵ میلیون قید می‌کند یعنی بطور متوسط در هر ثانیه یک کودک در جهان سوم جان خود را از دست می‌دهد^۲.

رابطه جمعیت و گرسنگی:

این آمار و ارقام به تنهایی تکان دهنده و در عین حال گویای کمبود مواد غذایی و گستردگی گرسنگی در میان مردم کشورهای جهان می‌باشد. اما از این اسفناکتر و تأسف برانگیزتر تصویری است که نظریه پردازان و نویسندگان در مورد آینده جهان هستی ترسیم می‌نمایند و در این راه موضوع جمعیت در مرکز ثقل این بحث قرار دارد. آنها با توجه به روند ازدیاد جمعیت جهان به بحث خود حیات می‌بخشند و نتیجه‌گیریهای خود را در خصوص خطر ازدیاد جمعیت توجیه می‌نمایند. بعنوان مثال گفته می‌شود در اولین قرن بعد از میلاد، جمعیت جهان ۲۰۰ تا ۳۰۰ میلیون نفر بوده است. ۱۶ قرن گذشت تا جمعیت جهان به ۱۵۰۰ میلیون نفر در سال ۱۶۵۰ میلادی (۱۰۲۹ شمسی) رسید^۳. جمعیت جهان میان سالهای ۱۶۵۰ و ۱۷۵۰ میلادی (۱۰۲۹ و ۱۲۹۹ شمسی) سالیانه فقط سه دهم درصد، و تا سال ۱۸۰۰ میلادی (۱۱۷۹ شمسی) شش دهم درصد افزایش یافت. در طی یکصد و چهل سال بعدی یعنی تا سال ۱۹۴۰ میلادی (۱۳۱۹ شمسی) متوسط رشد سالانه جمعیت جهان به یک درصد رسید^۴. جمعیت جهان که در سال ۱۹۰۰ میلادی (۱۲۷۹ شمسی) برابر ۱/۶ میلیارد نفر بود در سال ۱۹۲۵ میلادی (۱۳۰۴ شمسی) حدود ۲ میلیارد نفر شد و در سال ۱۹۶۲ میلادی

(۱) - همان مأخذ، صفحه ۲۳.

(۲) - شمال - جنوب . . . همان کتاب، صفحه ۹۱.

(۳) - بحران اقتصادی و اجتماعی جهان: فیدل کاسترو. ترجمه غلامرضا نصیرزاده. امیرکبیر ۱۳۶۴، صفحه ۱۷۷.

مقایسه شود: جغرافیای جمعیت و کشورهای در حال توسعه پروفیسور جان آی - کلارک. ترجمه هوشنگ بهرام بیگی: مؤسسه حساب ۱۳۵۴: صفحه ۱۷.

(۴) - مقایسه شود: اقتصاد سیاسی رشد: ریشه‌های عقب ماندگی. پل. ا. باران، مترجم مهدی قراچه داغی، انتشار شرکت پالیال، ۱۳۵۸ - صفحه ۱۸۷ به بعد.

(۱۳۴۱ شمسی) به سه میلیارد نفر با نرخ رشد سالانه ۲/۱ درصد افزایش یافت . این رقم در سال ۱۹۷۵ میلادی (۱۳۵۴ شمسی) به ۴ میلیارد نفر رسید . جمعیت جهان در سال ۱۹۸۵ (۱۳۵۹ شمسی) یعنی ۸۵ سال بعد از ۱۹۰۰ میلادی (۱۲۷۹ شمسی) سه برابر شده است (یعنی به حدود ۴/۸ میلیارد رسیده است ^۱) ، و فقط ۱۵ سال دیگر زمان نیاز است تا ۲ میلیارد دیگر بدان اضافه شود و در آغاز قرن ۲۱ میلادی جمعیت جهان به رقمی معادل ۶/۵ میلیارد نفر برسد ^۲ (به جدول شماره ۱ تا ۴ مراجعه شود) . با توجه به اینکه بخش اعظم این جمعیت در " جهان سوم " زندگی می نماید که نزدیک به ۸۰٪ آنها به نوعی در فقر و گرسنگی بسر می برند این سؤال مطرح می شود که آیا در این روند افزایش جمعیت خطری نهفته نیست ؟ و آیا مسأله فقر و عقب ماندگی در جهان سوم نتیجه این ازدیاد و افزایش مداوم جمعیت نمی باشد ؟

نظریه های مربوط به جمعیت :

وابستگی مستقیم فقر و گرسنگی را با ازدیاد جمعیت برای اولین بار توماس مالتوس در سال ۱۷۹۸ میلادی (۱۱۷۶ شمسی) بیان داشت . مالتوس معتقد بود در حالیکه افزایش جمعیت با ضریب ۲ ازدیاد می یابد افزایش مواد غذایی بصورت سلسله اعداد صحیح بالا می رود :

افزایش جمعیت ۱ - ۲ - ۴ - ۸ - ۱۶۰۰۰۰

افزایش تولید مواد کشاورزی ۱ - ۲ - ۳ - ۴ - ۵۰۰۰۰

طبق این فرضیه جمعیت جهان در مدت هر ۲۵ سال دو برابر می شود ، ولی مواد غذایی در عرض همین مدت فقط مقدار ثابت و معینی افزایش می یابد .

در جدولی که مالتوس ترسیم نموده بود ، افزایش جمعیت در مدت ۲۰۰ سال ۲۸ بار از افزایش مواد غذایی زیادتر می شد . مالتوس با اتکاء به این تعوری معتقد بود که در آینده نزدیکی جمعیت جهان تا آنجا ازدیاد خواهد یافت که قحطی همابناء بشر را از بین ببرد ^۳ .

(۱) - بحران اقتصادی و اجتماعی جهان همان کتاب ، صفحه ۱۸۰ .

(۲) - مقایسه شود : اقتصاد سیاسی رشد همان کتاب ، صفحه ۱۸۷ ببعد .

مقایسه شود : جغرافیای جهان سوم : بنیانهای اجتماعی و مشخصات اقتصادی .

دکتر رسول کلاهی انتشارات دانشگاه شیراز : شماره ۱۲ - فروردین ۱۳۴۹ ، صفحات ۱۸ و ۱۹ .

مقایسه شود : درون جهان سوم هریسون . ترجمه شاداب وجدی انتشارات فاطمی

۱۳۶۴ ، صفحه ۲۵۵ .

۳ - "Malthusianism": In *Monthly Review*: December 1951

February 1952, April 1952.

جدول شماره (۱)

ازدیاد جمعیت جهان از قدیمی‌ترین ایام تا امروز^۱

رشد جمعیت (درصد)	جمعیت به میلیون در آغاز دوره	طول مدت	زمان
—	۰/۰۱ — ۰/۰۲	—	قبل از میلاد
—	۰/۰۲ — ۰/۰۳	۹۰۰/۰۰۰	یک میلیون سال
—	۱	۷۰/۰۰۰	۱۰۰/۰۰۰
—	۳	۱۵/۰۰۰	۳۰/۰۰۰
—	۱۰	۸/۰۰۰	۱۵/۰۰۰
—	۵۰	۵/۰۰۰	۷/۰۰۰
—	۲۳۰	۲/۰۰۰	۲/۰۰۰
—			میلاد مسیح
—			بعد از میلاد
۰/۰۲	۲۷۵	۱/۰۰۰	۱۰۰۰
۰/۱	۴۵۰	۵۰۰	۱۵۰۰
۰/۲	۹۱۹	۳۰۰	۱۸۰۰
۰/۶	۱/۶۱۷	۱۰۰	۱۹۰۰
۱/—	۲/۴۸۶	۵۰	۱۹۵۰
۱/۹۳	۳/۹۳۳	۲۴	۱۹۷۴
۱/۷۲	* ۴/۵۵۰/—	۷	۱۹۸۱
۱/۵	* ۴/۸۰۰/—	۴	۱۹۸۵
	۶/۱۰۰	۱۵	۲۰۰۰

(۱) — ماخذ: تا رقم مربوط به سال ۱۹۷۴ از کتاب:

The Theory of Population

Edited by; Professor D. I. valentey

progress publishers

Moscow 1978, P.238.

* — آمار مزبور از کتاب *بهران غذا* . همان کتاب صفحه ۱۴۴ نقل شده است .

جدول شماره (۲)

جمعیت نقاط مختلف جهان " ۱۰۰۰ میلادی (۳۸۹ شمسی) الی
 ۱۵۰۰ میلادی (۸۷۹ شمسی) ^۱ .
 به میلیون نفر

سال میلادی	۱۰۰۰	۱۱۰۰	۱۲۰۰	۱۳۰۰	۱۴۰۰	۱۵۰۰
اروپا	۴۲	۴۸	۶۱	۷۳	* ۴۵	۶۹
آسیای روسیه	۵	۶	۷	۸	۹	۱۱
جنوب غربی آسیا	۳۲	۳۳	۳۴	۳۳	۲۷	۲۹
هند	۴۸	۵۰	۵۱	۵۰	۴۶	۵۴
چین	۷۰	۷۹	۸۹	۹۹	۱۱۲	۱۲۵
ژاپن	۴	۶	۸	۱۱	۱۴	۱۶
جنوب شرقی آسیا و اقیانوسیه	۱۱	۱۲	۱۴	۱۵	۱۶	۱۹
آفریقا	۵۰	۵۵	۶۱	۶۷	۷۴	۸۲
آمریکا	۱۳	۱۷	۲۳	۲۸	۳۰	* ۴۱
جهان	۲۷۵	۳۰۶	۳۴۸	۳۸۴	۳۷۳	۴۴۶

* - آمار بنظر غیرواقعی می آیند هر چند طاعون در این قرن در اروپا باعث مرگ بسیاری

** - این ازدیاد جمعیت آمریکا از ۱۳ به ۴۱ غیرواقعی بنظر می رسد .

(۱) - مأخذ:

Cited by: Robert C. Cook (ed) in: "How Many People Have Ever Lived on Earth"? *Population Bulletin*, 1962, 1:10,12.

جدول شماره (۳)

پراکندگی جمعیت جهان: ۱۶۵۰ - ۱۹۰۰ میلادی (۱۰۲۹ - ۱۲۷۹ شمسی)^۱

مجموع	اقیانوسیه	آفریقا	آمریکای لاتین	آمریکای شمالی	آسیا**	اروپا*	سال
۴۷۰	۲	۱۰۰	۷	۱	۲۵۷	۱۰۳	۱۶۵۰
۶۹۴	۲	۱۰۰	۱۰	۱	۴۳۷	۱۴۴	۱۷۵۰
۹۱۹	۲	۱۰۰	۲۳	۶	۵۹۵	۱۹۳	۱۸۰۰
۱۰۹۱	۲	۱۰۰	۳۳	۲۶	۶۵۶	۲۷۴	۱۸۵۰
۱۵۷۱	۶	۱۴۱	۶۳	۸۱	۸۵۷	۴۲۳	۱۹۰۰

* - اروپا شامل روسیه.
** - آسیا بدون آسیای روسیه.

۱ - Walter F. Willcox. "Increase in the Population of the Earth and of the continents since 1650".

In: *International Migrations*, National Bureau of Economic Research Vol. 11, New York, 1931 PP. 33-82.

این آمار در مقایسه با آمارهای که از طرف کار - ساندرز برای همین دوره ارائه شده در بسیاری از موارد متفاوت است اما این اختلافات جزئی و قابل اغماض هستند
مراجعه شود به:

جدول شماره ۴
 ۱ پراکندگی جمعیت جهان: ۱۹۰۰ - ۱۹۷۰ میلادی (۱۳۴۹ - ۱۳۷۹ شمسی)

مجموع	استرالیا و اقیانوسیه	شوروی	آفریقا	آمریکا	آسیا*	اروپا*	سال
۱۶۱۷	۶	۱۲۳	۱۲۰	۱۴۴	۹۱۵	۳۰۰	۱۹۰۰
۱۷۵۵	۷	۱۵۴	۱۳۰	۱۸۰	۹۴۰	۳۴۴	۱۹۱۰
۱۸۱۱	۹	۱۵۸	۱۴۱	۲۰۸	۹۶۶	۳۲۹	۱۹۲۰
۲۰۷۰	۱۰	۱۷۹	۱۶۴	۲۴۲	۱۱۲۰	۳۵۵	۱۹۳۰
۲۲۹۵	۱۱	۱۹۵	۱۹۱	۲۶۴	۱۲۲۴	۳۸۰	۱۹۴۰
۲۴۸۶	۱۳	۱۸۰	۲۱۷	۳۲۸	۱۲۵۶	۳۹۲	۱۹۵۰
۲۹۸۲	۱۶	۲۱۴	۲۷۰	۴۱۲	۱۶۴۵	۴۲۵	۱۹۶۰
۳۶۳۲	۱۹	۲۴۲	۳۴۴	۵۱۱	۲۰۵۳	۴۶۲	۱۹۷۰

* - بدون روسیه شوروی

A.M.Carr-Saunders, *World Population. Past Growth and present Trends*. Oxford, 1936. pp.30,

42.

۱ - *Demographic Year book*, New York, 1970, p. 105.

او بیان می‌دارد که این قانون برای هرکسو و در هر دوره که انسانی زندگی می‌کند صادق است. با توجه به این امر مالتوس تقصیر فقر و بیکاری را به گردن خود کارگران می‌اندازد. او می‌نویسد: "علت اساسی و اصلی فقر هیچگونه ارتباطی با شکل حکومت ندارد و یا ارتباطی بسیار اندک با آن دارد". او معتقد است که طبقه فقیر نباید از طبقه ثروتمند انتظار ایجاد و ادامه موقعیت‌های کاری برای فقرا را داشته باشد زیرا این طبقه قدرت این کار را ندارد. بنابراین طبقه فقیر با درک این حقیقت بایستی بدبینی نسبت به دولت و طبقه بالای جامعه را کنار گذارده و با آنها مخالفت ننماید و بایستی فقر خود را تقصیر آنها بدانند.^۱ تئوری مالتوس تاکید بر این نکته دارد که درجه توسعه اقتصادی - اجتماعی با نرخهای مختلف رشد جمعیت معین می‌گردد.

تغییر جهت توجه از مسائل اقتصادی - اجتماعی در رابطه با فقر و بیکاری به مسئله رشد جمعیت در حقیقت مرکزیت و اساس تئوری مالتوس می‌باشد.

فرضیه مالتوس که اصولاً "در مورد جمعیت اروپا در اواخر قرن هیجدهم میلادی هیجانانگیز و نگرانیهای بسیاری در میان مردم اروپا ایجاد نمود. این فرضیه هرچند خیلی زود عدم صلاحیت خود را به اثبات رسانید ولی با توجه به اینکه دولت‌های اروپایی در اوج کشورگشایی و تسخیر مستعمرات بودند با طرح این فرضیه سیاستهای استعماری خود را در کشورهای آسیایی، آفریقایی، و غیره توجیه می‌نمودند. پس از تشکیل امپراطوری‌های پهناور در قرن نوزدهم و تقسیم جهان بین دول استعمارگر دیگر سخنی از فرضیه مالتوس به میان نیامد اما در سالهای بین دو جنگ جهانی تئوری جمعیت مالتوس بار دیگر به صور گوناگون مورد بحث قرار گرفت. چنانچه این فرضیه برای مشروعیت دادن به شروع جنگ جهانی دوم به کار گرفته شد، چرا که ژاپن و ایتالیا تجاوزات خود به سایر کشورها را بعنوان راهی برای دستیابی به فضای کافی برای جمعیت در حال رشد خود توجیه می‌نمودند و آلمان هیتلری اقدامات تجاوزکارانه خود را حرکتی در جهت تامین "فضای حیاتی" قلمداد می‌نمود.

در سالهای اخیر به علت مخالفت‌های قاطعانه نه تنها ملت‌های تازه استقلال یافته به دخالت‌ها و چپاولگری‌های ابرقدرتها، بلکه همینطور بعلت برخاستن موج اعتراض توده مردم کشورهای صنعتی به سیاستهای امپریالیستی دول خود که بخصوص بعد از جنگ‌های الجزایر و ویتنام به اوج خود رسیدند، ابرقدرتها بار دیگر فرضیه مالتوس (مالتوس نو) را عنوان نموده‌اند تا از یکطرف به ملت‌های خود گوشزد نمایند که در صورت عدم اعمال سیاستهای استعماری خطر گرسنگی و نابودی آنها را تهدید می‌نماید و بدین ترتیب افکار عمومی کشورهای خویش را برای هرگونه مداخله در امور داخلی سایر کشورها آماده نمایند و از طرف دیگر فقر و گرسنگی و نتیجه فاجعه‌انگیز ناشی از آن را فقط نتیجه رشد سریع جمعیت در دنیای فقر

1- *An Essay on the Principle of Population*, T.R. Malthus,

قلمداد نمایند و بدین ترتیب علت اصلی توسعه فقر جهانی را که همانا نتیجه اعمال سیاستهای استثمارکننده و چپاولگریهای بین‌المللی است لوث نمایند. از مبلغین این فکر به چند نمونه زیر می‌توان اشاره نمود:

برتراند راسل که بعنوان یکی از شخصیت‌های علمی طرفدار صلح در جهان خود را شناسانده بود در مورد بحران جمعیت می‌نویسد: "جهان امروز باد و خطر اساسی و ویران‌کننده روبرو است از یکطرف ریسک بزرگی وجود دارد که مردم جهان بسرعت نسبت به آن احساس خطر می‌کنند که نسل بشر ممکن است بابت کارگیری بمب هیدروژنی خود را نابود کند. در مقابل یک ریسک دیگر وجود دارد که مانند ریسک اولی آنچنان مورد توجه عامه نیست، و آن اینکه انسان این کره خاکی ممکن است آنقدر افزایش یابد که فقط یک زندگی توأم با گرسنگی و فقر ممکن باشد مگر برای گروه معدودی از مردم صاحب قدرت... هیچ چیز بیشتر از خطر جهانی فقر ناشی از "ازدیاد جمعیت" نمی‌تواند خطر کشیده شدن به یک جنگ اتمی را باعث شود". راسل ضمن تقاضا برای کاهش تسلیحات می‌گوید اگر یک صدم هزینه‌های نظامی به کار کنترل تولد اختصاص یابد نتیجه ارزنده‌ای به بار خواهد آورد.

راسل سپس دو راه را پیش پا می‌گذارد:

(۱) - ادامه یافتن ازدیاد جمعیت تا جنگ، جنگی که از هر جنگ دیگر رتاریخ

بشر ویران‌کننده‌تر و نابودکننده‌تر است.....

(۲) - کاهش دادن نرخ جمعیت که موجب رشد سریع و از بین بردن فقر،

خاتمه جنگ و برقراری یک جامعه ملل متعادل گردد".

راسل معتقد است که مساله جمعیت "مهمترین و اساسی‌ترین" مساله بشر است.

تا آن حل نشود هرگونه کوشش برای بهبود در سایر زمینه‌ها بی‌پوده است^۱.

بدین ترتیب دیده می‌شود که راسل رشد سریع جمعیت را بعنوان ریشه همه بدبختی‌ها و بخصوص جنگ می‌داند و بدین ترتیب در حقیقت ناگهان گناه همه نابسامانیهای جهان را به گردن مردم جهان سوم که ظاهراً "بیشترین ازدیاد جمعیت را دارند می‌اندازد.

آدلی. ای. استیونسون (Adlai E. Stevenson) نماینده سابق آمریکا در

سازمان ملل در یک سخنرانی در سال ۱۹۶۳ می‌گوید:

۱ - Bertrand Russell: "Population Pressure and War". In, *Population Crisis and the use of World Resources*, ed by Stuart Mudd; Dr. W. Junk Publishers, Hague, 1964, p.1.

... کشف برخی از اسرار اتم توسط بشر چنان نیروی مخربی در اختیار دولتهای بزرگ گذاشته است هر گونه گوش مسلحانه را برای دستیابی به مقصود بی حاصل می نماید کشفیات علمی چنان به ازدیاد طول عمر بشر کمک کرده است که رشد جمعیت تهدیدی برای خنثی نمودن مخارج عظیم انجام شده در راه دستیابی به استاندارد بالاتر زندگی می باشد^۱ . بدین ترتیب وی ضمن رد خطر تسلیحات و جنگ برای بشریت تنها خطر را در ازدیاد جمعیت می بیند .

بلک (Eugene Black) که زمانی رئیس بانک جهانی توسعه و ترمیم بوده است ، می نویسد :

" کشورهای صنعتی خواست خود را برای کمک کردن (به جهان سوم) نشان داده اند . منافع خودشان و منافع جامعه مشترک بشری بطور مساوی آنها را مجبور به این کار می نماید (اما) رشد جمعیت تهدیدی است به از بین بردن و خنثی کردن کوششهای ما برای بالا بردن استانداردهای زندگی در بسیاری از کشورهای فقیر " .^۲

آلفرد سووی نیز خط مشابیهی را برای توجیه مشکلات موجود جهان و انحراف آن از واقعیات پیش گرفته و می نویسد :

"مشکل اساسی ، تضاد بین سوسیالیسم و کاپیتالیسم ، یا جنگ علیه امپریالیسم و نئوکولونیالیسم یا هراهی دیگر که کشورهای آزاد شده از استعمار پیش می گیرند نیست بلکه مشکل اساسی و حقیقی مساله رشد جمعیت کمره زمین است " .^۳

البته عقیده اصلی و محوری وی آن بوده که با توجه به وضع جاری جهان تئوری مالتوس صحت خود را به اثبات رسانیده است .

در این سلسله از تئوریهای جمعیت به اظهارات و تئوریهای بیولوژیستهاروبرومی شویم که از طریق استدلالی دیگر به همان نتایج قبلی می رسند . در این رابطه بعنوان مثال میتوان از ژولیان هاکسلی (Sir Julian Huxley) نام برد . اظهارات وی تقریباً " نظیر اظهار نظرهای راسل است . وی می گوید :

(۱) - همان ماخذ ، صفحه xiii .

(۲) - همان ماخذ ، صفحات ۷۱ - ۷۰ .

3- Alfred sauvy, "Malthus et les deus Mars.

La Probleme die la faim et de la guerre dans ie monde, Paris 1963. In: *Population Crisis*. Ibid. P.15.

" رشد زیاد جمعیت در کشورهای در حال توسعه پیشرفت در کشورهای صنعتی را نیز به خطر می‌اندازد، (بنابراین) سازمان ملل و تشکیلات وابسته بدان بایستی مساله جمعیت را بعنوان یک مساله فوری که بایستی سریعاً حل شود مد نظر قرار دهند و دانشمندان بایستی کوشش خود را مصروف یافتن وسایل مؤثر کنترل تولد نمایند. " ۱

چنانچه دیده می‌شود وی مستقیماً " جمعیت کشورهای در حال توسعه را مستول همه بدبختی‌ها حتی بدبختی جهان پیشرفته می‌داند (! !) بدون آنکه به ریشه واقعی بحرانهای اجتماعی و اقتصادی اشاره کند، هاکسلی تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید:

" من مطمئنم وقتی فشار جمعیت کاهش یابد تنشهای جهان تا حد بسیار زیادی از بین می‌روند. اگر ما بتوانیم این مهمترین خطر را کنترل کنیم، این ازدیاد اضافی بی‌معنی جمعیت را، ما خواهیم توانست سایر خطرهارا نیز کنترل کنیم. وقتی با غول جمعیت دست و پنجه نرم کردیم (و آنرا شکست دادیم سپس) ما می‌توانیم توجه خود را به این سؤال اساسی برگردانیم که " مردم چه نیازهایی دارند؟ " ۲.

دانشمند دیگری به نام R.C. COOK در مقاله خود به نام " Design for a Planet " که برخورد با اصطلاح بیولوژیکی (زیست‌شناسی) به قضیه دارد می‌نویسد:

" ... وظیفه اکولوژی^۳ مشخص نمودن و فهمیدن ارتباط و تاثیر متقابل گیاهان، حیوانات، و بشر بر یکدیگر و بر محیط اطراف خود می‌باشد. ... با توجه به وجود چهار عنصر اساسی در مجموعه اکولوژی یعنی محیط، هوا، آب و مردم. ... ازدیاد و چند برابر شدن مردم تعادل این مجموعه را تغییر داده و خراب تر کرده است. ... نتایج این برهم زدن تعادل اکولوژی فراتر از فقط صدمه زدن به سلامت و مشکلات فیزیکی بشر می‌رود و اساس تمدن و فرهنگ بشری را نابود می‌کند. " ۴.

(COOK سردبیر نشریه *Population Bulletin* بود) .

۱ - *Population crisis...*, *ibid.* pp.6-11.

هاکسلی نویسنده و بیولوژیست انگلیسی زمانی دبیرکل یونسکو بوده است. وی استاد دانشگاه و نویسنده. بیش از ۴۰ کتاب اکثراً " در خصوص انسان و جامعه می‌باشد) .

۲ - *Population Control: For and Against*

Hart Publishing Company INC. N.Y. 1973, P.176.

(۳) - Ecology: *عادات و طرز زندگی موجودات و نسبت آنها به محیط.*

۴ - *The Population Crisis...*, *ibid.* pp. 422-423:

مارگارت مید (Margaret Mead) نویسنده آمریکایی کتب مختلف در مورد زندگی فامیلی ، اکولوژی و ... می گوید : جمعیت زیاد تعادل اکولوژی را بهم می زند ، زیرا انسان موادی را که بصورت غذا ، لباس ، وسایر کالاهای کارخانه ای مصرف می کند قابل برگشت به طبیعت نیستند همچنین با از بین رفتن جو زمین در اثر بهم خوردن تعادل اکولوژی این خطر هست که گرمای زیاد باعث نابودی زمین شود و اقیانوسها نتوانند وظیفه خنک نگه داشتن زمین را عهده دار شوند و در نتیجه زمینه مساعد تولیدات ، از بین برود . او نتیجه می گیرد که " سلامت این کره کوچک ما متکی است به حفظ تعادل بین جمعیت و طبیعت محیط زیست . " ^۱ در کنار این اظهار نظر بیولوژیست ها (زیست شناس ها) در خصوص جمعیت ، گروهی دیگر از دانشمندان تئوریهای ارگانیک* (The Organic Theory) را مطرح می نماید . هربرت اسپنسر در قرن نوزدهم با توجه به اصل تنازع بقا یکی از اصول تئوری ارگانیک جمعیت خود را پایه گذاشت . در سالهای اخیر این تئوری بصورت " تئوری روابط انسانی " ^۲ تغییر شکل یافته است .

هدف اصلی این تئوری توجیه این مطلب است که طبقه کارگر بجای متشکل شدن در طبقه ای جدا از کل جامعه بسوی آمیختن بدان پیش می رود . یکی از حامیان این طرز تلقی سلی (Hans Selye) می باشد . او می گوید جامعه بشری نظیر ارگانیک انسانی است . یک انسان مجموعه ای از سلولهای ارگانیک است که سلولهای وی به یکدیگر وابسته و متکی هستند . در درون این ارگانیزم (یعنی بدن یک انسان مجرد) جایی برای مبارزه و رقابت وجود ندارد . همین اصل برای جامعه انسانی (که بصورت یک بدن می باشد) صادق است ، سیر تکاملی این جامعه انسانی نتیجه وابستگی و همکاری متقابل اعضاء تشکیل دهنده آن است که در زمینه های مختلف صنعتی و خدمات متخصص شده اند . هر چند همکاری های مشترک در جامعه انسانی کمتر از ارگانیزم انسانی پیشرفته است ولی بدون شک هماهنگی یا عدم هماهنگی در روابط اجتماعی (نظیر بدن انسان) به سیستم مرکزی اعصاب یعنی به طرز تفکر مردم بستگی دارد . وجود حس احترام متقابل در روابط بین اعضاء جامعه انسانی بهترین تضمین سلامت و رشد و ایجاد کننده " روابط انسانی سالم منطبق با قانون طبیعت می باشد .

این توجیه و تفسیر از اجتماع بشری البته بیشتر به مفهوم " روابط انسانی " تکیه دارد تا " تنازع بقا " . این تفسیر مفهوم تئوری " مبارزه طبقاتی " را بدست میدهد .

۱ - *Population Control: For and Against*, *ibid*, pp. 53-54.

۲ - *The Theory of human relations*.

درحقیقت به جای " مبارزه طبقاتی " به " صلح طبقاتی " دست می‌یابد . درحالیکه اسپنسر تفاوت‌های طبقاتی را بخاطر وجود مبارزه برای بقاء توجیه می‌کند ، سلی از صلح طبقات سخن می‌راند ، زیرا بنظر وی طبیعت خلق‌کننده نظم است و بنابراین زندگی جامعه انسانی بایستی بر " روابط انسانی " صلح‌آمیز پایه‌گذارده شده باشد .^۱

دراین رابطه می‌توان به نوشته آنتون رتسباخ (Anton Retzbach) آلمانی اشاره کرد که می‌گوید : تفاوت‌های اجتماعی و طبقاتی موضوع طبیعت هستند^۲ و یا به گفته جرمینو (Germino Dante) اشاره نمود که می‌گوید : " وضع روابط انسانی (منظور تفاوت‌های موجود) تجسم قانون طبیعت می‌باشد ."^۳

بنظر می‌آید این نظریه پردازها می‌خواهند این فکر را القاء نمایند که تفاوت‌های اجتماعی و عدم تساوی‌های جوامع بشری یک امر منطبق باقانون طبیعت است و درنتیجه فاجعه فقر و گرسنگی جهان امروز منشائی جز طبیعت ندارد و چون چنین است بایستی آنرا پذیرفت و بدنبال ریشه‌یابی و یافتن عوامل یا عاملین ایجادکننده آن نبود . تئوریهای نژادی جمعیت نیز یک چنین خط فکری را دنبال می‌نمایند .

اما تاکید تئوریهای نژادی جمعیت براین مفهوم قرار دارد که خصوصیات نژادی جمعیت تعیین‌کننده همه جنبه‌های زندگی اجتماعی وی یعنی ساخت جمعیت ، فرهنگ ، مهاجرت ، بهداشت ، پیشرفت علمی و غیره می‌باشد . امروزه نژادپرستان کوشش می‌کنند عواملی را به‌کاربرند که برای اهداف خودشان نیاز دارند ، بخصوص سعی دارند توانهای غریزی را باسطح معلومات ارزش‌گذاری نمایند .

این نوع روشها تحریف علمی است زیرا توانها و معلومات حاصل توسعه هستند که درطی تعلیم و تربیت واقع می‌شود . بدیهی است طی فعالیت‌های مشخصی ، نتایج توسعه توانها درحالات مختلف تعلیم و تربیت متفاوت هستند . هدف این روش ظاهرا " علمی ولی تحریف شده از تجزیه و تحلیل تستها به وسیله انواع امتحانات فقط وسیله و پوششی است برای پنهان کردن حقایق اصلی و اصولی .

۱ – *Population Theory*, ibid. pp. 394-395.

۲ – A. Retzbach. *Die Erneuerung der gesellschaftlichen Ordnung*, Freiburg, 1932. pp. 58-59.

۳ – Dante L. Germino. "Two Types of Recent Christian Political Thought", *The Journal of Politics*. p. 458.

تئوری نژادی همانطور که می‌دانیم تئوری رسمی و دولتی فاشیست آلمان برای توجیه اعمال دیکتاتوری در سیاست داخلی و خارجی شد و بعد از جنگ چه از سوی کمیته سازمان ملل (در سال ۱۹۵۱) (۱۳۳۰ شمسی) و چه دیگران علیه باطل بودن این تئوری نژادپرستانه سخن رفته‌است. اما اخیراً "نئونازیسم این روش بار دیگر در حال زنده شدن است چنانچه نویسنده‌ای به نام ارهارد (Ehrhard Arthur) در یک روزنامه آلمانی به نام *Nation Europa* طی مقاله خود سعی نموده کلیه مشکلات پیچیده روابط بین‌الملل امروز را با ارتباط دادن ژنتیک به سیاست حل نماید. او ضمن حمله به امپریالیسم و بولشویسم، می‌نویسد که: بیوپولیتیک (Biopolitics)، برعکس نقشه‌های شرق و غرب، در خدمت آینده همه بشریت می‌باشد... او می‌گوید: این ترکیب و خصوصیات ژن‌ها هستند که محیط را می‌سازند و نه برعکس... با ارائه این وضع وی سپس سعی در حل مسایل مبهم و مشکل سیاسی و اجتماعی دارد.^۱

البته بسیاری نویسندگان با ارتباط دادن مشکلات جوامع بشری، عقب‌ماندگی، عدم توسعه و غیره با مساله نژاد مخالف هستند و هرچند نظرات در بین نظریه‌پردازان بهر حال متفاوت است.

بعنوان نمونه مکروث (Gerhard Mackenroth)، جمعیت‌شناسی آلمانی و یکی از نویسندگان تئوری اجتماعی رشد جمعیت می‌گوید: بیکاری و اضافه جمعیت کشاورزی مشکلات اجتماعی نیستند بلکه مشکل تشکیلاتی هستند، مشکلات صنعتی شدن: وی در حالیکه مخالف نژادپرستی است معتقد است این روابط کاپیتالیستی نیست بلکه اجتماع صنعتی است که اساس خانواده را متزلزل می‌کند.

جیمز بشلر (James Beshler) یک جامعه‌شناسی آمریکایی توجه زیادی به روانشناسی اجتماعی دارد و بیان می‌دارد تجزیه و تحلیل مراحل تولید مجدد جمعیت از طریق ربط دادن آن صرفاً "و در عام با موضوع صنعتی شدن و شهرنشینی نمی‌تواند اغناءکننده باشد و لازم است انعکاسهای بنیادی همه عوامل اجتماعی، بخصوص عوامل روانشناسی را، در کوچکترین بخش جامعه یعنی خانواده مورد توجه قرار دهیم. بطور عام او توجه خود را به عوامل روانشناسی در مساله تولید و مهاجرت جمعیت معطوف می‌دارد. در رابطه با عوامل اجتماعی او می‌گوید آنها بسیار پیچیده هستند بخصوص بعلمت تغییر دائمی نمی‌توان آنها را در جمعیت‌شناسی به حساب آورد.^۲

۱ - Arthur Ehrhard. "Biopolitik-Vollzug der Gesetze des lebens", in: *Nation Europa* Coburg, 1964.12.3.9.

۲ - James M. Beshlers. *Population Processes in Social Systems*, New York, 1967.

درکنار این‌گونه نویسندگان می‌توان از آنتونی بارنه صحبت کرد. او می‌گوید: پیشگوئی‌های بدبینانه در خصوص نتایج رشد سریع جمعیت، کمبود غذا، ظاهراً "پیش‌بینی‌های مالتوس را تاکید می‌کند اما پیش‌بینی‌ها و تئوری‌های مالتوس در عمل واقعیت نیافته‌است. صدها میلیون از بشر دارند به خاطر کمبود غذا و گرسنگی عذاب می‌کشند، اما منابع کره زمین چگونه استفاده شده‌اند؟ احتمالاً" ^۳ — زمینهای جهان قابل کشت است، فقط ۱۰ درصد استفاده می‌شود. و از این مقدار فقط ۴ درصد برای تولید غذا به کار می‌رود. وی در حالیکه مساله غذا و وضعیت نابسامان تغذیه را در بسیاری از کشورها قبول دارد، می‌گوید حتی در کشورهایی که تولید غذایی بالایی دارند بخشی از جامعه دچار کمبود غذا است.

به‌کارگیری علوم جدید در تولید می‌تواند باعث افزایش سریع تولیدات غذایی شود و اگر این کار انجام نمی‌گیرد به علت این نیست که مردم جهان آنرا نمی‌خواهند بلکه بخاطر سیستم حاکم بر جهان این وضع پیش آمده‌است. او ضمن اشاره به هزینه‌های نظامی می‌گوید فقط یک برنامه‌ریزی برای به‌کارگیری روشهای علمی تولید می‌تواند نسبت تولید مواد غذایی و جمعیت را به نحو مطلوب در درازمدت حفظ کند.^۱

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱ — Anthony Barrett, *The Human Species*, (New York, 1967).

بطور کلی گروهی از نظریه پردازان وقتی سخن از فقر و گرسنگی به میان می آید ، موضوع تراکم جمعیت در کشورهای عقب نگه داشته شده را بعنوان یکی از علل اصلی وجود چنین مسائلی عرضه می نمایند . نویسندگان اینگونه مطالب سعی دارند وانمود نمایند که اگر جلوی ازدیاد جمعیت در کشورهای عقب نگه داشته گرفته نشود درآمد سرانه این کشورها نه تنها افزایش نمی یابد بلکه تنزل هم می کند و بدین ترتیب همه مشکلات این کشورها را مربوط می نمایند به جمعیت آنها و برعلل واقعی فقر و عقب ماندگی حاکم بر بخش اعظم جهان سرپوش می گذارند چنانچه یکی از این گروه از نویسندگان می گوید :

«هیچگاه در تاریخ این همه صدها میلیون انسان در لبه پرتگاه قرار نداشته اند . این ناشی از این حقیقت است که " دو منحنی - جمعیت و وسایل بقاء یکدیگر را قطع کرده اند و بسرعت بی سابقه ای از هم دور می شوند . هرچه از هم دورتر شوند بهم نزدیک کردن دوباره آنها مشکل تر است در واقع اگر اقدامی برای متوقف کردن زاد و ولد توده های چندین میلیونی صورت نگیرد ، هیچ اقدامی درباره شرایط متداول در جهان توسعه نیافته نمی توان انجام داد " ^۱ و نویسنده دیگری با تأثر خاطر نشان می کند که : " در زمان موعود این امر ناچار اتفاق می افتد و کل شمار جمعیت جهان بیشتر از آن خواهد بود که غذای تولید شده کفاف آنرا بدهد . " ^۲

در حالی که مقایسه متوسط جمعیت ساکن در هر کیلومتر مربع در کشورهای فقیر با کشورهای مرفه نشان می دهد که برخلاف تبلیغات و تحریف های اقتصاد دانان و جمعیت شناسان غربی ، کشورهای فقیر مستقل از تراکم جمعیت دچار فقر می باشند ، جدول زیر نشان دهنده آن است که در کشورهای عقب نگه داشته شده امروزی در مقایسه با کشورهای مرفه جمعیت کمتری در هر کیلومتر مربع از خاک آنها زندگی می نمایند . در قسمت اعظم کشورهای آفریقا ، آسیا و آمریکای لاتین اصولاً " نه تنها از تراکم جمعیت خبری نیست بلکه با پراکندگی جمعیت نیز روبرو هستند ، و با وجود آنکه این کشورها خود صاحب منابع عظیم خام زیرزمینی و مواد کشاورزی می باشند ولی از فقر و گرسنگی در عذابی دائمی بسر می برند :

۱ - W. Vogt. *Road to Survival*, New York, 1948, PP, 265, 287.

در کتاب: اقتصاد سیاسی رشد ، در کتاب همان کتاب ، صفحه ۱۸۸ .

۲ - R, C. Cook, *Human Fertility: The Modern Dilemmas*, New York, 1951. P. 322.

در کتاب: اقتصاد سیاسی رشد . همان کتاب ، صفحه ۱۸۸ .

جدول شماره (۵)

مقایسه تراکم جمعیت کشورهای فقیر و مرفه در کیلومتر مربع

کشورهای فقیر	کشورهای مرفه	مقایسه تراکم جمعیت کشورهای فقیر و مرفه در کیلومتر مربع
کشورهای فقیر	کشورهای مرفه	مقایسه تراکم جمعیت کشورهای فقیر و مرفه در کیلومتر مربع
کشورهای فقیر	کشورهای مرفه	مقایسه تراکم جمعیت کشورهای فقیر و مرفه در کیلومتر مربع
اتیوپی	ژاپن	۳۱۷/۷
بولیوی	بلژیک	۳۲۳/۱
کنگو	انگلستان	۲۳۰/۴
آرژانتین	هلند	۳۴۷/۸
برزیل	ایتالیا	۱۸۸/۵
کلمبیا	فرانسه	۱۰۰/۸
عراق	اسپانیا	۷۶/۱
فیلیپین	آلمان غربی	۲۴۶/۵
هندوستان	آلمان شرقی	۱۵۴/۱
چین		
نیجریه		
پاکستان		
اندونزی		

(*) آمار از: بنیان‌های اجتماعی و مشخصات اقتصادی... همان‌کتاب، صفحه ۲۰۱ - ۱۹۹.

مقایسه شود: کنترل جمعیت: توطئه استعمار علیه دنیای سوم، دکتر همایون الهی، ۱۳۵۸ - صفحه ۱۳.

(*) : ماخذ:

باتوجه به ارقام جدول شماره (۵) دیده می‌شود جز در مورد کنگو، بلژیک و هلند که کاهش جمعیت در کیلومتر مربع وجود دارد در سایر موارد کلیه کشورهای نمونه، افزایش جمعیت در کیلومتر مربع را تجربه نموده‌اند. اما حتی با این کاهش مشاهده می‌شود که تعداد جمعیت در کیلومتر مربع کشور هلند و بلژیک هنوز حدود سه برابر بیشتر از چین و حدود ۱/۵ برابر هندوستان است. بخصوص چین که بعنوان پرجمعیت‌ترین کشور جهان سوم به حساب می‌آید تعداد جمعیت در کیلومتر مربع آن کمی بیشتر از فرانسه است و از بسیاری کشورهای اروپایی و ژاپن بسیار کمتر است. تعداد جمعیت در کیلومتر مربع بسیاری از کشورهای باصطلاح جهان سوم همانطور که جدول شماره ۵ نشان می‌دهد بسیار معدود بوده و اغلب موارد چندین ده بار کمتر از جمعیت کشورهای اروپایی غربی و ژاپن می‌باشد.

باتوجه به اینکه حدود ۴۰ درصد از جمعیت جهان سوم یعنی معادل ۲۱۳۱۹۲۴۰۰۰ نفر (طبق آمار سال ۱۹۸۴ میلادی - ۱۳۶۳ شمسی) در پنج کشور هند، چین، پاکستان، اندونزی و نیجریه زندگی می‌کنند و طبق جدول شماره ۵ بجز در هندوستان اصلاً "تراکم جمعیت آنقدر زیاد نمی‌باشد و بهر حال رقم آن از بسیاری کشورهای اروپایی کمتر است. بنابراین نمی‌توان با استناد به تراکم جمعیت فقر و گرسنگی کشورهای جهان سوم را توجیه کرد. حتی اگر تراکم جمعیت در زمینهای قابل کشت و زرع فعلی را نیز در نظر بگیریم متوجه می‌شویم که مساحت سرانه زمین مورد استفاده برای تولید بسیار کمتر از توان موجود است (رجوع شود به جدول شماره ۶).

باتعمق بیشتری در علل فقر جهانی متوجه می‌شویم که آنچه وجه اشتراک کشورهای فقیر را تشکیل می‌دهد تراکم جمعیت نبوده بلکه مستعمره یا نیمه مستعمره بودن این کشورها است.

(۱) - آمار مزبور از *Britannica World Data, 1985* استخراج شده است.

بطور کلی پرجمعیت‌ترین نقاط جهان حدود ۷ درصد مساحت کل کره زمین را شامل می‌شوند و در حدود ۷۰ درصد کل جمعیت را دارند، در حدود نیمی از کل مساحت زمین تراکم جمعیتی کمتر از یک نفر در هر کیلومتر مربع را دارد. (جغرافیای اقتصادی جهان، پروفیسور ماکساکوفسکی، مترجمان: صادق پویازند و رضا رضائی، نشر، دنیای نو، ۱۳۶۳، صفحه ۲۸ - ۲۷).

در ضمن آفریقا که بعنوان فقیرترین قاره دنیا به حساب می‌آید کمترین تراکم جمعیت در جهان را دارد یعنی ۱۳ نفر در کیلومتر مربع، در حالی که در اروپا در هر کیلومتر مربع ۲۷ نفر زندگی می‌نمایند. (آمار مربوط است به سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۸ شمسی) در کتاب غارت آفریقا یا استعمار دوباره... همان کتاب، صفحه ۱۹).

جدول شماره (۶)
تناسب میان وسعت اراضی جهان و جمعیت گیتی

مقدار محصول غذایی از هر جریب مزرع	جریب سرانه		درصد	استفاده می شود	زمینهایی که برای تولید غلات و علوفه ودانه های غذایی حیوانات	زمینهای که کشاورزی مناسب تشخیص داده شده اند	قاره
	زمینهای تحت زراعت	زمینهای قابل کشت و زرع					
۱۰۴۶	۰/۴۱	۰/۵۲	۷۹	۳۷۶	۶۰۰	آسیا	
۹۷۶	۰/۸۳	۱/۵۵	-	۴۷۷	۸۹۰	اروپا	
۱۰۵۸	۱/۱۲	۳/۱۰	۵۵	۳۱۷	۵۷۰	آمریکای شمالی	
۶۴۳	۰/۹۷	۱/۵۳	-	۱۵۲	۲۴۰	آفریقا	
۱۰۶۶	۰/۹۳	۲/۴۷	۳۷	۸۳	۲۲۰	آمریکای جنوبی	
۷۴۰	۲/۱۸	۵/۴۵	-	۲۴	۶۰	اقیانوسیه	
	۰/۷۰	۱/۱۹	-	۱/۵۲۹	۲۷/۵۸۰	جهان	

مأخذ: آمار فوق در کتاب دورنمای اقتصادی افزایش جمعیت تألیف جوزف . جی . اسپنگلر در مجله اقتصادی جنوب :

در کتاب : راههای پیشرفت اقتصادی ، نورمن س . بوکانان ، هوارد س . الیس . ترجمه دکتر فرهودی . امیرکبیر ۱۳۵۸ ، صفحه ۶۵ .
به این نکته توجه شود که حجم زیادی از زمینهای موجود جهان که در این آمار محاسبه نشده با مختصر هزینه ای قابل زراعت می شود .
در واقع توان بالقوه کره زمین برای تولیدات کشاورزی خیلی بیشتر از ارقام ارائه شده در این جدول می باشد .

بعلاوه هیچگونه رابطه‌ای بین تراکم جمعیت و سطح زندگی نمی‌توان بدست آورد^۱. در صورتی که یک وابستگی مشخص بین استاندارد زندگی و صنعتی‌بودن کشور وجود دارد و نتیجتاً "می‌توان گفت که تمام کشورهای فقیر دچار عدم توسعه صنعتی بوده و منابع طبیعی آنها جهت استفاده در صنایع و سیستم تولیدی کشورهای صنعتی استثمار می‌گردد. برعکس خصوصیت مشترک کشورهای مرفه همانا پشت سرگذازدن یک دوره مستعمره‌داری و دارا بودن خط مشی سلطه‌گری می‌باشد. کشورهای مرفه امروزی فقط در سایه چپاول ثروت‌های طبیعی کشورهای دنیای سوم و در نتیجه اشاعه فقر و گرسنگی در این کشورها توانسته‌اند به رفاه نسبی در جامعه خویش دست یابند. هرگاه روزی کشورهای آسیایی و آفریقایی و آمریکای لاتین تابدان درجه از رشد سیاسی نایل آیند که بتوانند از طریق اعمال سیاست مستقل ملی واقعی یک اقتصاد ملی را پی‌ریزی نمایند و دست کارتل‌های چندملیتی را از چپاول ثروت خود کوتاه نمایند آنوقت است که خیلی زود فقر موجود در دنیای سوم مرتفع می‌گردد چنانچه در طی سالهای جنگ جهانی دوم که دولتهای بزرگ درگیر میدان نبرد بودند، کشورهای نظیر برزیل، آرژانتین و غیره توانسته‌اند بسرعت بسوی یک جامعه صنعتی گام بردارند و به رفاه نسبی دست یابند. هرچند این دوره پیشرفت کوتاه بود و پس از خاتمه جنگ جهانی دوم و دخالت مجدد "برقدرتهادر امور داخلی کشورهای مزبور، آنها بار دیگر به قهقرا رفتند ولی این تجربه نمایانگر استعداد کشورهای دنیای سوم برای پیشرفت و توانایی آنها برای مبارزه موفقیت آمیز علیه فقر و گرسنگی می‌باشد^۲.

(دنباله دارد)

(۱) - مقایسه شود:

Tama's Szentex *The Political Economy of Underdevelopment*, 1971, pp. 32-30.

در کتاب اقتصاد سیاسی توسعه نیافتگی و رشد، همان کتاب.

(۲) - جهت کسب اطلاعات جامع به کتب زیر مراجعه شود:

Lateinamerika 1: Hrsg. u. a.: V. Bennhelt-Thomson; T.

Evers; K. Meschkat 1977 West Berlin.

Lateinamerika 2: Ebenda

Dieter Senghaas (Hrsg): *Peripherer Kapitalismus*, SV 652

1974 Frankfurt am Main.